



خستگی امام علی(ع) از کوفیان/ وقتی کوفیان از جهاد در راه خدا سرباز می زدند

– امام علی(ع) در نکوهش مردم کوفه در سرباز زدن از جهاد در راه خدا فرمودند: سوگند به خدا! به آنجا رسیده‌ام که گفتارتان را تصدیق نمی‌کنم ...

خبرگزاری مهر – امام علی(ع) در نکوهش مردم کوفه در سرباز زدن از جهاد در راه خدا فرمودند: سوگند به خدا! به آنجا رسیده‌ام که گفتارتان را تصدیق نمی‌کنم و به یاری شما امید ندارم و دشمنان را به وسیله شما تهدید نمی‌کنم! آیا سزاوار است بگوئید و عمل نکنید؟ بعد از حمله ضحاک بن قیس – دوست معاویه – بر حجاج خانه خدا امام علی(ع) طی خطبه ای فرمودند: و ای مردمی که بدنهایتان جمع و افکار و خواسته‌های شما پراکنده است! سخنان داغ شما سنگهای سخت را در هم می‌شکنند، ولی اعمال سست شما دشمنانتان را به طمع می‌اندازد، در مجالس و محافل می‌گوئید چنین و چنان خواهیم کرد، اما هنگام جنگ فریاد می‌زنید: ای جنگ! از ما دور شو! آنکس که شما را بخواند فریاد او به جائی نمی‌رسد و کسی که شما را رها کند قلب او از آزار شما در امان نخواهد بود، به عذرهای گمراه‌کننده‌ای متشبث می‌شوید همچون بدهکاری که (با عذرهای نابجا) از اداء دین خود سرباز می‌زند.

ایشان می‌افزایند: (بدانید) افراد ضعیف و ناتوان هرگز نمی‌توانند ظلم را از خود دور کنند و حق جز با تلاش و کوشش به دست نمی‌آید، شما که از خانه خود دفاع نمی‌کنید چگونه می‌توانید از خانه دیگران دفاع کنید؟ و با کدام پیشوا و امام پس از من، به مبارزه خواهید رفت؟ به خدا سوگند فریب خورده واقعی آن کس است که به گفتار شما مغرور شود! و اگر پیروزی به وسیله شما به دست آید پیروزی بیشتری است همانند کسی که در قرعه، برگ نابرنده‌ای نصیب او شود! و کسی که به خواهد بوسیله شما تیراندازی کند همچون کسی است که با تیرهای بی پیکان تیر انداخته است!

امام علی(ع) ادامه می‌دهند: سوگند به خدا! به آنجا رسیده‌ام که گفتارتان را تصدیق نمی‌کنم و به یاری شما امید ندارم و دشمنان را به وسیله شما تهدید نمی‌کنم! چه دردی دارید؟ دوی شما چیست؟ طب شما کدام است؟ آنها هم مردانی همچون شما هستند! (چرا آنها این همه پایدارند و شما این قدر سست؟! آیا سزاوار است بگوئید و عمل نکنید؟ و فراموشکاری، بدون ورع داشته باشید (یعنی رها کردن چیزی نه بخاطر زهد) و امید در غیر حق بورزید؟

این خطبه در کتاب #171؛ البیان و التبیین» و بعضی از جملات آنرا #171؛ ابن قتیبه» و قسمتی از آنرا کتاب #171؛ مطالب السؤل» و #171؛ عقد الفرید» با کمی اختلاف نقل کرده است. (مستدرک و مدارک نهج البلاغه، صفحه 242)

این خطبه را امام در مورد حمله #171؛ ضحاک بن قیس» ایراد فرموده است و از مرحوم کلینی نیز نقل شد که امام(ع) این خطبه را در همین مورد ایراد فرموده است.

خلاصه جریان غارت ضحاک چنین است: حمله ضحاک پس از جریان حکمین - و پیش از واقعه نهروان - معاویه اطلاع یافت، که امام(ع) آماده نبرد با اوست، به وحشت افتاد و در بیرون دمشق لشکرگاه زد و از تمام قصابات و دهات دعوت نمود تا برای جنگ با امام(ع) آماده شوند... معاویه ضحاک بن قیس را طلبید صد و چهار هزار سپاه همراه وی نمود و به او چنین دستور داد: به طرف کوفه حرکت کن! به هر آبادی رسیدی اگر در اطاعت علی(ع) بودند غارت نما و اگر افراد مسلحی یافتی به آنها حمله ببر! توجه داشته باش صبح در یک آبادی و عصر در آبادی دیگر بوده باشی!

ضحاک به راه افتاد و در بین راه طبق دستور معاویه غارت می‌کرد و افراد را می‌کشت تا به #171؛ ثعلبیه» رسید به کسانی که به حج می‌رفتند حمله برد و وسائل و زاد و توشه آنها را گرفت و عمر و بن عمیس بن مسعود پسر برادر عبد الله ابن مسعود صحابی پیغمبر(ص) را به قتل رسانید... این خبر به امام(ع) رسید سخت ناراحت شد، #171؛ حجر بن عدی» را خواست و او را به چهار هزار سپاه به تعقیب ضحاک روانه ساخت.

«#حجر» حرکت نمود تا به «#سماوه» رسید و از آنجا با راهنمایی امر القیس به تعقیب ضحاک پرداخت و در نواحی «#تدمر» به او دست یافت، ساعتی بین آنان جنگ در گرفت، 19 نفر از همراهان ضحاک و 2 نفر از یاران حجر کشته شدند شب فرا رسید، ضحاک از تاریکی شب برای فرار استفاده کرد و حجر هنگام صبح از او اثری نیافت. «#اقتباس از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد 2، صفحه 113-118»

یک نکته

سخنی بین «#عقیل» برادر امام(ع) و معاویه پس از شهادت امیرمؤمنان(ع) رد و بدل شده که یادآوری آن در اینجا مفید به نظر می‌رسد: «#عقیل» پس از صلح امام حسن(ع) نزد معاویه رفت، معاویه از او پرسید تو، هم لشکر من و هم سپاه برادرت را مشاهده کرده‌ای، در این مورد آنچه دیده‌ای بازگو کن! «#عقیل» گفت: به خدا سوگند هنگامی که به لشکر برادرم رسیدم شبهایی همانند شبهای پیامبر(ص) و روزهای همانند روزهای وی یافتم، تنها جای پیامبر(ص) در میان آنان خالی بود، هر که را دیدم یا نماز می‌خواند و یا قرآن تلاوت می‌کرد، اما هنگامی که از لشکر تو گذشتم، عده‌ای از همان منافقان که «#لایله عقبه» خواستند شتر پیامبر(ص) را رم دهند او را از بین ببرند، دیدم که به استقبال من می‌آمدند!

پس از آن عقیل پرسید: اینکه دست راست نشسته کیست؟ معاویه گفت: عمرو عاص. عقیل گفت: همو است که شش نفر درباره او مخاصمه کردند که فرزند کدامیک از آنهاست؟! (باید توجه داشت که عقیل به نسب‌های عرب آگاهی بسیار داشت) آن دیگری کیست؟ معاویه گفت: ضحاک بن قیس. عقیل: این همان است که پدرش شغل پستی داشت! آن یکی کیست؟ معاویه: ابوموسی اشعری! عقیل: این پسر همان زن سارق است! (گویا عقیل می‌خواست به معاویه بگوید نه تنها سپاه تو، بلکه خاصان و اطرافیان تو نیز انسانهای ناپاکی هستند)

معاویه دید، عقیل مجلسیان وی را به خشم آورد، فکر کرد اگر در مورد خودش چیزی از او بپرسد و او هم عیب وی را بگوید خشم اطرافیانش فرو می‌نشیند. پرسید درباره من چه می‌گوئی؟ عقیل: مرا معاف دار. معاویه: نه! حتما باید بگوئی. عقیل: «#حمامه» را می‌شناسی؟ معاویه: «#حمامه» کیست؟ عقیل: آنچه را باید بگویم گفتم، پس از آن برخاست و رفت، معاویه یکی از نسب دانان عرب را خواست و پرسید «#حمامه» کیست؟ پرسید: در امانم؟ معاویه: بلی! در پاسخ وی گفت: «#حمامه» جده تو مادر ابو سفیان است که از زنان بدنام و صاحب پرچم در جاهلیت بوده است! معاویه به اطرافیان گفت: خشمگین مباشید ما با هم مساوی شدیم! (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد 2، صفحه 124-125)

همان طور که در این مجال آمد، امام علی(ع) قومی را نکوهش می‌کند که از جهاد فراری هستند. در یادداشتهای پیشین هم در این مورد بحث شد و امام در خطبه 27 مردم را مورد سرزنش و نکوهش قرار داده بود. امام علی(ع) در خطبه 27 نهج البلاغه خطاب به مردم کوفه که برای جهاد بهانه می‌آوردند، می‌فرمایند: مردمی که از جهاد روی برگردانند خداوند لباس ذلت بر تن آنها می‌پوشاند و بلا به آنان هجوم می‌آورد، حقیر و ذلیل می‌شوند، عقل و فهم‌شان تباه می‌گردد.